TRANSCRIPT · EPISODE 232

Short Stories with Peter: The Fisherman and His Wife

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

95 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter.

به Short Stories with Peter خوش آمدید.

Today's story is a traditional tale, collected by the Brothers Grimm.

داستان امروز قصه‌ای سنتی است که برادران گریم گردآوری کرده‌اند.

It is called The Fisherman and His Wife.

نام آن ماهیگیر و همسرش است.

Listen to how the sea changes with each new wish.

گوش بده که دریا با هر آرزوی تازه چگونه تغییر می‌کند.

And notice the moment when a wish becomes a demand.

و به لحظه‌ای توجه کن که یک آرزو به خواسته‌ای تحکم‌آمیز تبدیل می‌شود.

Long ago, a fisherman and his wife lived in a small old hut by the sea.

زمانی دور، ماهیگیری با همسرش در کلبه‌ای کوچک و قدیمی کنار دریا زندگی می‌کرد.

Every day, the fisherman sat on the shore and fished.

هر روز ماهیگیر کنار ساحل می‌نشست و ماهی می‌گرفت.

The morning was quiet, and the sea was calm.

صبح آرام بود و دریا در آرامش بود.

One day, he caught a very big fish.

یک روز ماهی بسیار بزرگی گرفت.

To his surprise, the fish began to speak.

در کمال تعجب او، ماهی شروع به صحبت کرد.

Please, let me go.

لطفا مرا رها کن.

I am not an ordinary fish.

من ماهی معمولی نیستم.

I am a prince under a spell.

من شاهزاده‌ای هستم که طلسم شده‌ام.

The fisherman was a kind man.

ماهیگیر مرد مهربانی بود.

A fish that can talk?

ماهی‌ای که می‌تواند حرف بزند؟

Of course, I will let you go.

البته، تو را رها می‌کنم.

He put the fish back into the water, and the fish swam away.

او ماهی را به آب برگرداند و ماهی شنا کرد و رفت.

That evening, the fisherman told his wife everything.

آن شب، ماهیگیر همه‌چیز را به همسرش گفت.

You helped a magic fish, and you asked for nothing?

به یک ماهی جادویی کمک کردی و هیچ چیزی نخواستی؟

Go back to the sea, and ask for a nice cottage.

به دریا برگرد و یک خانه زیبا بخواه.

We cannot live in this small hut forever.

ما نمی‌توانیم برای همیشه در این کلبه کوچک زندگی کنیم.

The fisherman felt uncomfortable, but he walked to the shore.

ماهیگیر احساس ناراحتی کرد، اما به‌سوی ساحل رفت.

The water was a little green, and it was not clear.

آب کمی سبز بود و شفاف نبود.

He called out.

او صدا زد.

Fish, fish, in the sea, please come and talk to me.

ماهی، ماهی دریا، لطفا بیا و با من حرف بزن.

The fish came to the surface.

ماهی به سطح آب آمد.

What does your wife want?

همسرت چه می‌خواهد؟

She would like a cottage.

او یک خانه می‌خواهد.

Go home.

به خانه برگرد.

She has it now.

حالا آن را دارد.

The hut was gone.

کلبه دیگر نبود.

In its place was a pretty cottage with a garden.

به جای آن، خانه‌ای زیبا با باغ قرار داشت.

For a few weeks, the wife was happy.

چند هفته‌ای زن خوشحال بود.

Then she wanted more.

سپس بیشتر خواست.

This cottage is too small.

این خانه خیلی کوچک است.

I want to live in a big stone castle.

می‌خواهم در یک قلعه سنگی بزرگ زندگی کنم.

Again, the fisherman went to the shore.

ماهیگیر دوباره به ساحل رفت.

This time, the water was yellow, and the wind was stronger.

این بار آب زرد بود و باد شدیدتر می‌وزید.

The fish granted the wish, and the fisherman went home to a huge castle.

ماهی آرزو را برآورده کرد و ماهیگیر به خانه، به قلعه‌ای بزرگ، برگشت.

But the wife was still not happy.

اما زن هنوز راضی نبود.

I want to be queen of the whole country!

می‌خواهم ملکه تمام کشور باشم!

The fisherman did not want to ask.

ماهیگیر نمی‌خواست این درخواست را مطرح کند.

But he went, and the sea was now dark purple.

اما رفت و دریا حالا بنفش تیره بود.

Go home.

به خانه برگرد.

She is a queen.

او ملکه است.

So the wife became a queen, and she lived in a golden palace with many servants.

به این ترتیب زن ملکه شد و در قصری طلایی با خدمتکاران فراوان زندگی کرد.

Yet one morning, she looked at the sky, and she wanted even more.

اما یک صبح به آسمان نگاه کرد و باز هم بیشتر خواست.

I want to decide when the sun and the moon rise!

می‌خواهم تصمیم بگیرم خورشید و ماه چه زمانی طلوع کنند!

Go to the fish, now!

همین حالا نزد ماهی برو!

The fisherman was afraid, but he obeyed.

ماهیگیر می‌ترسید، اما اطاعت کرد.

When he reached the shore, the sky was black.

وقتی به ساحل رسید، آسمان سیاه بود.

The wind was loud, and the waves were very high.

باد با صدای بلند می‌وزید و موج‌ها بسیار بلند بودند.

Fish, fish, in the sea, please come and talk to me.

ماهی، ماهی دریا، لطفا بیا و با من حرف بزن.

My wife wants to control the sun and the moon.

همسرم می‌خواهد خورشید و ماه را کنترل کند.

No more.

دیگر بس است.

Go home.

به خانه برگرد.

You will find her in the hut where you began.

او را در همان کلبه‌ای پیدا می‌کنی که از آن شروع کردید.

The fisherman walked home slowly.

ماهیگیر آهسته به خانه رفت.

In the small old hut, his wife was waiting.

در کلبه کوچک و قدیمی، همسرش منتظر بود.

The sea was calm again.

دریا دوباره آرام بود.

And there they lived, in the same small hut, for the rest of their lives.

و آن‌ها تا پایان عمرشان در همان کلبه کوچک زندگی کردند.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let's dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید به زبان بپردازیم و چند واژه کلیدی داستان را بررسی کنیم.

Today we look at four words: wish, shore, grant, and enough.

امروز چهار واژه را بررسی می‌کنیم: wish، shore، grant و enough.

First, wish.

اول، wish، یعنی آرزو.

A wish is something you want very much, often something hard to get.

آرزو چیزی است که خیلی می‌خواهی، و اغلب به‌دست آوردنش دشوار است.

We also use wish as a verb.

ما wish را به‌عنوان فعل هم به کار می‌بریم.

For example, "I wish I had more time."

برای مثال: «ای کاش زمان بیشتری داشتم».

In the story, the wife always has a new wish.

در داستان، زن همیشه آرزوی تازه‌ای دارد.

We also say make a wish.

همچنین می‌گوییم make a wish، یعنی آرزو کردن.

For example, "She made a wish on her birthday."

برای مثال: «او در روز تولدش آرزویی کرد».

Second, shore.

دوم، shore، یعنی ساحل یا کرانه.

The shore is the land next to the sea or a lake.

ساحل خشکی کنار دریا یا دریاچه است.

For example, "The fisherman sat on the shore."

برای مثال: «ماهیگیر در ساحل نشست».

Third, grant.

سوم، grant، یعنی برآورده یا اعطا کردن.

To grant a wish means to give someone what they ask for.

برآورده کردن آرزو یعنی آنچه کسی می‌خواهد به او بدهیم.

For example, "The fish granted the wish."

برای مثال: «ماهی آرزو را برآورده کرد».

We also say, "The manager granted my request."

همچنین می‌گوییم: «مدیر درخواست مرا پذیرفت».

Fourth, enough.

چهارم، enough، یعنی کافی.

Enough means as much as you need.

Enough یعنی به اندازه‌ای که نیاز داری.

For example, "One cottage was not enough for her."

برای مثال: «یک خانه برای او کافی نبود».

In enough, the letters g and h together sound like f.

در enough، حروف g و h کنار هم مانند f صدا می‌دهند.

Say it slowly with me: enough.

آهسته با من بگو: enough.

Now a short challenge.

حالا یک چالش کوتاه.

Which word means the land next to the sea?

کدام واژه به معنی خشکی کنار دریاست؟

The answer is shore.

پاسخ shore است.

Which word means to give someone what they ask for?

کدام واژه به معنی دادن چیزی است که کسی درخواست می‌کند؟

The answer is grant.

پاسخ grant است.

Complete this sentence: "I have a house, but it is not ... for me."

این جمله را کامل کن: «من خانه‌ای دارم، اما برای من ____ نیست».

The answer is enough.

پاسخ enough است.

The wife had a castle and a palace, but nothing felt like enough.

زن یک قلعه و یک قصر داشت، اما هیچ‌چیز برایش کافی به نظر نمی‌رسید.

That is why the story still makes us think.

به همین دلیل داستان هنوز ما را به فکر فرو می‌برد.

You can find the key words from this story on our website, yourenglishtoolbox.com.

می‌توانی واژه‌های کلیدی این داستان را در وب‌سایت ما، yourenglishtoolbox.com، پیدا کنی.

There you can review the vocabulary, and the link is in the description.

آنجا می‌توانی واژگان را مرور کنی و پیوند در توضیحات است.

Thanks for listening to Short Stories with Peter.

ممنون که به Short Stories with Peter گوش دادید.